

مقدمه‌ای بر شمایل حضرت مسیح در نقاشی غرب

■ عبدالله عبدی

اشاره:

این مقاله مقدمه‌ی رساله‌ای است با نام شمایل حضرت مسیح (ع) در نقاشی غرب که برای اخذ درجه کارشناسی در نقاشی توسط آقای عبدی و با راهنمایی یکی از اساتید دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران نگاشته شده است.

با نگاهی به صورتهای متفاوت هنری درمی‌یابیم که هریک از آنها مفاهیم را در قالب خاص خود به صورت اثر هنری عرضه می‌کند. در این میان کلام را تواناییهای خاصی است، همانگونه که نقاشی، شعر و...

موضوع هنر نقاشی طی قرن‌ها در شرق و در غرب و بخصوص در مغرب‌زمین مفاهیم، روایات و داستانهای دینی و مذهبی و تاریخی بوده است. موضوع بخش عظیمی از هنر تصویری غرب را داستانهای انجیل و زندگی خانواده مقدس و حوادث دوران پیامبری حضرت عیسی (ع) تشکیل می‌دهد. در قرون اول ظهور مسیحیت، نقاشان مؤمن که در واقع به ترسیم اعتقادات دینی خود روی آورده بودند، با تکنیکی ابتدائی و خام دست‌انده، این موضوعات را ترسیم و در حقیقت تبلیغ می‌کردند. بعدها با رسمی شدن دین مسیح و پخته‌تر شدن آثار نقاشی، هنرمندانی





ادبی است و اگر سایر قالبهای بیان هنری از ظهور مفاهیم مذکور امتناع می‌کنند، این امتناع از عدم توانایی نیست بلکه از عدم سنخیت ظرف بیانی با موضوع است.

هنرمند نقاش مضامین و مفاهیم ادبی را دستمایه قرار می‌دهد (نقاشیهای مینیاتور، رباعیات خیام، اشعار حافظ، شاهنامه و...) این تصاویر بطور تام حکایت از معانی ادبی نخواهند داشت و تنها به عنوان قالب بیانی تصویری در خدمت قالب ادبی کاربرد دارند. این نقاشیها در حیطه تصویرسازی (گرافیک) هستند و اصطلاحاً با عنوان «ایلوسترسیون» از آن نام می‌برند.

ناگفته نماند که این قبیل تصاویر که بعضاً دارای اصالت هنری نیز هستند، جدا از مضمون، برخوردار از زیبایی در رنگ و فرم (سطح) و تعادل و توازن و ریتم به طور نسبی در حوزه هنرهای تزئینی (تزیین کتب) قابل بررسی و مذاقه هستند.

داستان معراج پیامبر اکرم (ص) نیز توسط یکی از نقاشان دوره صفویه (سلطان محمد) مصور شده است. (در يك كادر) نقاش براساس روایات، اسبی را با صورت انسانی نقاشی کرده است که سوار، براسب بالدار در فضای کهکشانه در طیران است و فرشتگان با بال و صورت انسانی در پیرامون سوار به گردش هستند.

چه کسی می‌تواند اثبات کند که فرشتگان دارای صورت انسانی و بال هستند؟ قرآن کریم گمانهای باطل در مورد فرشتگان را مردود می‌داند (که دختران خداوندند): این صورت فرشته ناشی از توهم هنرمند و الهام از نقاشان غرب که از تلفیق انسان و بال پرنده موجودی ساخته و برآن نام فرشته نهاده‌اند، می‌باشد.

نقاش به علت عدم توالی زمان و مکان، يك تصویر ذهنی از اوج حکایت معراج را نقاشی کرده است و این تصویر ذاتاً قادر به بیان تمامی موضوع (معراج پیامبر(ص)) نمی‌باشد. اما قالب ادبی قادر است که بطور نسبی تمامی مضمون را بیان کند.

این حیطه، حیطه ادبیات است نه نقاشی. اگر این تصویر (نقاشی معراج) به مخاطبینی که از مضمون حکایت اطلاع ندارند عرضه گردد، آنها از دیدن تصویر به مضمون حکایت پی نمی‌برند و تنها مشاهده انسانی سوار براسب بالدار که صورت

دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی
دائم گل این بستان، شاداب نمی ماند
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی
زین دایره مینا خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی
مضمون بیانی این غزل در قالب لفظ (کلام) ظهور یافته است و مخاطبین آشنا به وضع الفاظ (در ادبیات فارسی) قادر به ادراك مفهوم بیانی خواهند شد.

حال اگر يك سینماگر قصد بیان این مفهوم را داشته باشد، درمی‌یابد که بیان صرف تصویری، قادر به ابلاغ مفهوم فوق نخواهد بود و به ناچار از کلام (به عنوان دیالوگ فیلم) نیز برای بیان مفهوم بهره‌مند خواهد شد. در حقیقت تصویر به کمک زینت بخشیدن به کلام، وارد عمل شده است و اگر حذف گردد خدشه‌ای به مفهوم در کلام وارد نخواهد شد. نقاش اگر قصد تصویر این مفاهیم را داشته باشد، چه صورت بیانی در فرم و رنگ را انتخاب کند تا مستقیماً قادر باشد مضامین فوق را ابلاغ کند؟ مفاهیم فوق در قالب فرم و رنگ بدون توالی زمان و مکان محقق نخواهند شد، و این امر از عدم توانایی حیطه نقاشی یا مجسمه‌سازی یا موسیقی یا رقص و معماری نیست بلکه ناشی از عدم سنخیت قالب و مضمون مناسب در صورت بیان هنری است.

قالب مناسب مفاهیم فوق، قالب بیان

ظهور کردند که با به کار بستن اصول زیبایی‌شناسی تجربه شده و ذوق و سلیقه حرفه‌ای هنر نقاشی را در غرب به اوج خود رسانیدند: اما آثار این هنرمندان هرچه بیشتر از زمان ظهور مسیح فاصله گرفت از صمیمیت و صداقت آثار اولیه دور شد و به «صورت» کار اهمیت بیشتری داد. اما همین صورت نیز بتدریج زیبایی ظاهر خود را نیز از دست داد و از آنجا که «زیبایی در توصیف موجب ظهور زیبایی معنا نیز خواهد شد، اگر اثر هنری فاقد زیبایی در توصیف باشد، مضمون و معنای متعالی مجال ظهور و جلوه نخواهد یافت و به برگ و بار نخواهد نشست. ذات هنر، زیبایی حقیقی و انشائی است. ذکر این نکته ضروری است که زیبایی‌های نسبی با زیبایی حقیقی از لحاظ لفظ زیبایی، اشتراك دارد. زیبایی‌های نسبی براساس سلیقه، ذوق، تداعی، مد، عادت و اموری از این قبیل خارج از ذات صورت می‌باشند و در ردیف موضوع و سوزده قرار می‌گیرند.

ذات هنر، نورانیت، تقدس و وحدت و تعالی است، مفاهیم و مضامین (زشت یا زیبا) با حقیقت و ذات هنر رابطه الحاقی و انضمامی خواهند داشت و به اعتبار هريك از قالبهای بیان هنر (ادبیات، نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، تئاتر، سینما، رقص، موسیقی) محتوا یا موضوع و مفاهیم، تجلی خاص خود را به ظهور خواهند رساند.»^(۱)

در دوران متأخر، قالب کاملاً زمینی و مادی هنرمندان جوامع غربی، از يك سوی به آنان مجال آن را نداده است که به تصویر کردن روایات و داستانهای انجیل و حوادث دوران پیامبری آن حضرت بپردازند. از سوی دیگر چنین قالبی با موضوعات یادشده به هیچ‌وجه سنخیتی ندارد و همین عدم هماهنگی باعث بروز زشتی در نقاشی معاصر شده است: «عدم شناخت سنخیت قالب محتوای مناسب در هنر موجب اتلاف نیروهای خلاقه هنرمند می‌گردد و مفاهیم تبلیغی در قالبهای نامناسب بیان هنری مجال ظهور نمی‌یابند.

مثالهای زیر در وضوح مطلب مددکار خواهند بود.

خواجه حافظ فرماید:

ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی

انسانی دارد و در فضا معلق است برای آنان مطرح خواهد شد، مگر اینکه شرح نقاشی در قالب لفظ به گونه‌ای در تصویر مندرج گردد تا به این وسیله بیننده به مضمون حکایت رهنمون گردد. با عنایت به اینکه تاکنون حدود سه هزار زبان (قالب بیانی به لفظ و کلام) شناخته شده است، شرح نقاشی نیز باید به سه هزار زبان ترجمه و در کنار تصویر الصاق گردد تا تمامی مخاطبین بتوانند از مضمون نقاشی مطلع گردند و این امر واقعاً عملی نیست: (اگر هنر را دارای بیان مستقیم و بلاواسطه و فوق زمان و مکان و عادات و تداعیها و جغرافیای خاص اجتماعی و اقلیمی و نژادی بدانیم).

در اینجا نقاش با قالب نقاشی تزئینی (ایلوسترسیون) پیام ادبی را همراهی و تشدید می‌کند و تصویر، جهت ایجاد لطف و زیبایی به متن کتاب افزوده می‌گردد...

یک ادیب در قالب بیان ادبی امکانات سینماگر را برای بیان مضمون فاقد است و همانطور که گذشت این امر دلیل برضعف یا قوت بیانی حیطه‌های مختلف هنری نیست، مرتبت هنری هر قالب بیانی باید به اعتبار بیان بلاواسطه و مستقیم و عنصر ذاتی و اصل هنر (زیبایی) سنجیده گردد که فعلاً این بررسی از حوزه بحث ما خارج است.

سینما در عصر حاضر به عنوان بهترین و مناسب‌ترین و قویترین قالب بیان هنری برای ابلاغ مضامین اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، اقتصادی، دینی، میهنی مورد بهره‌گیری می‌باشد و از لحاظ بیان مضامین و مفاهیم فوق برترین قالب بیان هنری است. یک فیلم چند دقیقه‌ای گاهی از یک رمان چند جلدی کارسازتر است. و ما به جای اینکه یک قطعه ادبی بنویسیم یا مقصود خود را در قالب شعر و نثر و داستان بیان کنیم. می‌توانیم با یک فیلم چند دقیقه‌ای بسیار قویتر و مؤثرتر مقصود خود را ابلاغ کنیم. ناگفته نماند که بیان تصویری (در نقاشی، مجسمه‌سازی، سینما، تئاتر، عکاسی) یکی از قویترین بیانه‌ها از لحاظ تأثیرگذاری در مخاطب است. ذکر این نکته ضروری است که «صرف تأثیرگذاری» ملاک شناخت هنر نیست. چه بسا آثار هنری که در مخاطب هیچ‌گونه تأثیری ندارد و این عدم تأثیرگذاری از مرتبت هنری آن اثر

نمی‌کاهد. تأثیرگذاری میثقی برتأثیرپذیری می‌باشد و اگر مخاطب قابلیت و ظرف وجودی پذیرش تأثیر را نداشته باشد، این نقص از جانب اثر هنری نیست.

همانگونه که قرآن کریم (که هم در مضمون و محتوا و هم در صورت بیانی عین جمال و زیبایی و لطف و عشق و کمال و تعالی و شوق است) بر دل سنگ کفار و معاندین اثر نکرد، این عدم تأثیر از مرتبت کلام الله نکاست و کلام الله همچنان جاودان و حی و قیوم و عین جمال و زیبایی و کمال بوده و خواهد بود، ولو کره‌المشركون.^(۲)

به هر روی «صورت عین زیبایی و کنه و حقیقت هستی است»^(۳) و «غایت و مطلوب هنرمند وصول به حق است و تجلی این وصال در آثار هنری تحقق می‌یابد. درک جمال و کمال مطلق و شهود حق موجب ظهور زیبایی در اثر هنری می‌گردد و این ظهور نیز بدین موضوع (سوژه) و داستان و روایت محقق نمی‌گردد، زیرا هنر و زیبایی برای



تجلی به محمل نیاز دارد و زیبایی در هنر، زیبایی انشائی است نه زیبایی عقلی و زیبایی در مفاهیم و زیبایی مفاهیم بدون انشاء هنری قابلیت ظهور نخواهد یافت.^(۴) در هنرهای تصویری غرب، بعد از میلاد مسیح تا به امروز، شمایل آن حضرت و



داستانهای انجیل یکی از عمده‌ترین موضوعات مورد توجه نقاشان و هنرمندان بوده است. اولین نقاشیها را که از تکنیک اجرایی خوبی برخوردار نبودند، نخستین مسیحیان مؤمن، تنها به واسطه اعتقاد و باورهای دینی خود به وجود آوردند. آنها در زیرزمینهایی که مخفیانه در آنجا به عبادت می‌پرداختند، تصاویر دینی خود را نقاشی کرده‌اند.

صحنه‌هایی چون «بشارت تولد مسیح»، «خانواده مقدس»، «مصلوب کردن حضرت عیسی (ع)»، «معجزات» و غیره، از عمده‌ترین مسائلی بوده که اولین مؤمنان مسیحی به ترسیم آنها پرداخته‌اند. در واقع آنها به هیچ‌وجه نقاشان حرفه‌ای نبوده‌اند. در این زمان نقاشان حرفه‌ای هنوز از مکاتب هنری یونان و روم باستان پیروی می‌کردند. در حالیکه مؤمنان مسیحی با تکنیکی بسیار ابتدائی، موضوعات اعتقادی خود را به مثابه انجام نوعی عبادت، بردیوار عبادتگاههای مخفی خود نقش می‌زدند. بعدها با رسمیت یافتن دین مسیح و ساختن کلیساها و اماکن مذهبی، هنر مسیحی از تجارب هنرمندان حرفه‌ای نیز بهره‌مند شد و هنرمندان مسیحی با تکنیکی قوی‌تر، موضوعات دینی را نقش زدند. در این دوران که به «قرون وسطی» شهرت دارد، هنر مسیحی از نظر صورت نیز به تکامل رسید، که یکی از دوره‌هایی است که هنر مسیحیان به اوج خود رسیده است. بعدها هنرمندان با گرایش یافتن به تفکرات و مسائلی که فیلسوفان و متفکرین معتقد به رجوع به عظمت یونان و روم باستان مطرح می‌کردند، هنر خویش را به هنر آن دوران نزدیک کرده و از قالب و اصول آن بهره گرفتند. در این دوران که اوج آن در رنسانس ظاهر شد موضوعات، همچنان موضوعاتی برگرفته از داستانهای انجیل و زندگی حضرت مسیح (ع) بود، لیکن در تکنیک، رجوع هنرمندان به عظمت باستانی روم و یونان بود.

به همراه این رجعت، اعتقاد به اومانیزم، در کار نضج گرفتن بود و سرانجام در منشأ هنر و تمدن جدید اروپا قرار گرفت و همزمان هنر و نقاشی غرب نیز شکل خاص خود را به ظهور رساند. عاقبت در پی تغییرات و تنوعات شیوه‌هایی که به وجود آمد، به



دیدگاه و شیوه‌ای رسید که امروز آنرا «مدرنیسم» می‌خوانند.

در این رساله سیر تحول و تطور برخورد و نحوه نگرش هنرمندان غرب به موضوعات مسیحی اجمالاً بررسی می‌شود که در واقع تا مدتها از اصلی‌ترین موضوعات هنر غرب بوده است. اساساً هنر غرب بعد از مسیحیت، در همه زمینه‌ها حول این موضوع شکل گرفته است. همچنان که بسیاری از مسائل و مباحث هنری طی بیست قرن گذشته تا به امروز دچار تغییر در صورت و محتوای آثار هنری شده است و نگاه هنرمند نیز، به آن موضوعات، دستخوش تغییر و تحولات شده است. در واقع در هنر مدرن مسخ ارزشهای گذشته در صورت و معنای آثار هنری نمایان می‌شود.

مسیح «روئو» و مسیح «گوگن» دیگر مسیح «جوتو» نیست و شام آخر «سالوادور دالی»، نیز، با همه پرداختهایش دیگر شام آخر «لئوناردو داوینچی» نیست. چنانچه از «معجزه تقسیم نان» و «شفای بیماران» نیز چیزی جز افسانه باقی نمانده است.

هنرمند غربی، همچنان که هنر خود را در صورت، به شکلی مسخ شده در آورده، در نگرش خود به موضوعات نیز دچار مسخ ذهنیت شده است. مسیح او دیگر عیسی مسیحیت نیست؛ مسیح او شهروندی است سرخورده و به رؤیا پناه برده، شهروندی که دیگر حتی اعتقاد به مسیحیت هم ندارد. بلکه تنها با نامی از مسیح آشناست و این نام نیز در رفتار و کردار و اخلاق او نمایانگر مسخ نام، کردار و اخلاق عیسی مسیح است. مسیح هنرمند معاصر غربی، هیچ نشانی از پیغمبری ندارد، او یک شهروند اروپایی است... انسانی بریده از آسمان و گرفتار آمده در زمین با همه وسوسه‌هایش. از مسیح (ع) و دیانت حقیقی او، چیزی جز مراسم فرمایشی و نمایشی باقی نمانده است.

پاورقیها

۱، ۲، ۳، ۴: جزوه «هنر و تبلیغ»، علیرضا نوروزی‌طلب.